



فهرست مطالب

۲	..... مقدمه
۲	..... سؤال در باب تصویر دوم (در بحث واجب غیری و نفسی)
۳	..... مختار (جواب) استاد در مسئله
۳	..... مقدمه اول
۳	..... انواع مقدمه
۳	..... الف: مقدمه خارجیّه
۳	..... ب: مقدمه علمیّه
۳	..... ج: مقدمه تحلیلیّه
۴	..... مقدمه دوم
۵	..... کلام دیویی در باب مکاتب دینی و توضیح نظریه استاد
۶	..... سؤال: مرز بین غیری و نفسی کجاست؟
۶	..... جواب:



بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه

بحث در تقسیم واجب به نفسی و غیره بود، بیان شد که تقسیم واجب به نفسی و غیره از تقسیمات قدیمی و دوره‌های اول بوده و در فقه عامه و خاصه و در اصول عامه و خاصه نیز، مطرح شده است. در جلسات قبل بیان شد که دو، سه نوع تعریف، درباره واجب نفسی و غیره قابل طرح هست. یک تعریف آن است که با نگاه ثبوتی و ملاکی گفته شود، واجب غیره عبارت است از، «ما یَجِبُ لِغَرَضٍ آخَرٍ»، و واجب نفسی «ما یجب لا لغرض آخر» است که این تعریف البته مشکلاتی داشت.

اما تعریف مشهور به صورت اثباتی بود و قید غرض را استفاده نمی‌کرد؛ بلکه قید واجب را به‌کار می‌برد. در این تعریف، واجب غیره «ما یجب لواجب آخر» است و واجب نفسی، عبارت است از، «ما یجب لا لواجب آخر». این رویکرد اثباتی، یک سؤال جدی داشت و آن این بود که تفاوت نفسی و غیره به صورت شکلی است و الاً واقعاً این دو تفاوتی ندارند؛ بلکه تنها، چون شارع نخواست به روی مصالح اصلی و بنیادی برود، در هر حال امر را روی مصالح نبرده است و لذا آنها از دایره واجب خارج بوده و امر روی افعال و اعمالی که در رتبه بعد از آن اغراض هستند، قرار می‌گیرد. چرا امر روی افعال قرار گرفته و اغراض مورد امر نیست؟ در جواب این سؤال، شش، هفت جواب داده شده است. طریق مرحوم آخوند در کفایه، طریق مرحوم نائینی و وجوهی نیز، مرحوم شهید صدر مرقوم داشته‌اند که همه اینها برای معالجه مشکل و در صدد پاسخ به این سؤال بود.

## سؤال در باب تصویر دوم (در بحث واجب غیره و نفسی)

سؤال این بود که فرق بین واجب نفسی و غیره، ثبوتی نیست؛ بلکه تفاوت، اثباتی هست، تابع این است که چنانچه مَصَبِّ امر مولى، مصلحت عالیه مانند نماز و ... بود، غیره می‌شدند؛ به‌جهت آنکه یجب لواجب آخر می‌شدند. اگر به‌دلایلی، مَصَبِّ امر، این‌ها قرار می‌گرفت، اینها نفسی می‌شدند، پس نفسیت و غیریت، یک بحث سیاق و کلامی، قالبی، صوری و شکلی می‌شود و یک مرز اصولی وجود ندارد. آن وجوهی هم که ذکر شده بود یا اصلاً اصل وجه تام نبود، یا اگر تام بود، مشکل را در حالت صوری و قالبی می‌خواست حل کند؛ نه این که یک پاسخ اساسی و بنیادی به این مشکل ارائه دهد.



## مختار (جواب) استاد در مسئله

مختار استاد آنچه که مختار ما در مسئله است و از نظر خواهد گذشت، ناظر به این است که ما یک تفاوت ثبوتی بین واجبات غیری و نفسی داریم. برای تبیین این نظریه در مرز بین واجب نفسی و غیری که نسبت به کلام بزرگان مطرح در مسئله یک گام رو به جلو هست، مبتنی بر چند مقدمه است:

### مقدمه اول

#### انواع مقدمه

##### الف: مقدمه خارجیّه

وقتی مقدمه و ذی‌المقدمه می‌گوییم، گاه، مقدمه و ذی‌المقدمه، مقدمیت شبیهی برای شیء دیگر، خارجی است که کما هو الغالب و مقدمه واجب که می‌گوییم، مراد مقدمه خارجیّه است و مقدمه خارجیّه؛ یعنی این که از خارج آمده و وجودی مستقلی دارد و یکی بدون دیگری محقق نمی‌شود و دو عمل هستند که تعبیر به مقدمه خارجی می‌شود.

##### ب: مقدمه علمیّه

مقدمه علمیّه نیز، داریم که برای احراز عمل به تکلیف است. مانند آن که می‌فرماید: ظهر جمعه باید نماز بخواند، حال یا مراد نماز ظهر است و یا نماز جمعه منتهی، مشخص ننموده است که کدام را باید انجام دهد. می‌گویند هر دو را بخوان؛ برای این که احراز کنی که نماز را خوانده‌ای. این مقدمه علمیّه است؛ برای احراز امتثال تکلیف واقعی. یا در شستن وجه یا یدین می‌گویند کمی بیشتر بشوی تا امتثال تکلیف واقعی احراز شود. شستن اطراف، مقدمه علمیّه هست برای احراز امتثال تکلیف واقعی؛ برای اطمینان به ما یجب غُسله غُسل.

##### ج: مقدمه تحلیلیّه

مقدمه‌ای به‌عنوان مقدمه تحلیلی، انتزاعی داریم که مولی امر به اکرام می‌کند؛ برای این که انسانی را اکرام کنی و اکرام زید مقدمه اکرام انسان است. گاهی این تعبیر می‌آید و این مقدمیت برای آن است. اگر تعبیر مقدمیت برای آن به‌کار رود که در اینجا به‌کار می‌رود، نه از قسم مقدمیت خارجیّه است و نه از باب مقدمیت علمیّه است؛ بلکه این یک نوع تقدّم تحلیلی ذهنی است؛ یعنی وقتی فرد کلی را مقایسه می‌کند، می‌بیند که توجه به این فرد، توجه به کلی هست. این تقدّم و تأخّر، تقدّم تحلیلی است، مانند ترتباتی که در فلسفه بین امکان، وجوب و وجود و ... هست که در تحلیل، این‌ها



را از یکدیگر جدا می‌کنند؛ ولی در خارج یک چیز هستند. مقدمیت تحلیلی، غیر از مقدمیت خارجی و مقدمات علمیّه است.

## مقدمه دوم

مقدمه دوم که مطلبی اساسی است و ما را به آن بحث اصلی نزدیک می‌کند این است که رابطه بین آن مصالح عالیّه‌ای که مدّ نظر شارع هست؛ یعنی مصالح اصلی، چه آن غایت قصوی که قرب الی الله است یا آن غایات بعدی که متوسط است، آن مصالح عالیّه، یک عناوین معقول اولی و ثانی دارند و کلی هستند. رابطه آنها و این تکالیفی که ما داریم و چیزهایی که در عالم وجود دارد، بین آن مصالح، اعمال و افعال ما، گاه از نوع رابطه کلی و افراد یا رابطه عنوان انتزاعی و منشأ انتزاع هست. مانند آن که تقرب به خداوند با نماز، روزه، حج و... حاصل می‌شود و در این جا، رابطه انسان با نماز، رابطه کلی و فرد است. این تقرب امری کلی است که به صورت فرد که نماز، روزه و ... است، حاصل می‌شود. یا مانند شاد کردن؛ این که دل کسی را شاد کنیم، این إدخال السرور، مصلحت عالیّه است و رابطه اش با قرض الحسنه دادن به او، یا تأمین مسکن او و رفع مشکلات او، رابطه کلی و فرد است. یا مانند آنکه بیان داشتیم که در فقه روابط اجتماعی، کلیدی‌ترین عناوین، احسان است. ذیل این احسان، یک هرم درست می‌شود؛ به این معنی که یک قسم احسان، اطعام است، یک قسمش اکرام و ادب و اسکان، قرض و همه این‌ها، احسان است. خود احسان در مراتب بالاتر، یک نوع خوشحال کردن دیگران است. با رعایت این سلسله مراتب، رابطه این‌ها رابطه مقدمه و ذی‌المقدمه، نیست؛ بلکه رابطه کلی و فرد به معنای عام است. همه این موارد، در خارج وجودشان یکی است و آن کلی است و این‌ها فرد آن کلی اطلاق می‌شوند و کلی همیشه در ضمن فرد محقق می‌گردد. حال اگر کلی را معقول اول بگیریم همین طور است و چنانچه کلی را به معنای انتزاعی بگیریم بیشتر است، امر انتزاعی صدق خارجیش مستقل در عالم نیست، منشأ انتزاعش هست، این یک نوع رابطه هست.

نکته اصلی ما آن است که مصالح عالیّه رابطه اش با این اعمالی که مورد امر قرار گرفته است چنانچه، رابطه مقدمه و ذی‌المقدمه خارجی بود، ما در دست‌اندازی می‌افتادیم که همه بزرگان افتاده‌اند و حال اینکه بحث در این جا از این قرار است که اگر امر روی بالایی رفته است نفسی می‌شوند، اگر روی خود آنها رفته است این‌ها غیری می‌شوند. غیری و نفسی بودن در جایی است که بین آن امر غیری و نفسی مقدمیت خارجی باشد؛ اما اگر تقدم و تأخر، خارجی نباشد، اصلاً آن معادله و قانون جایی ندارد، ما می‌گوییم، مصلحت عالیّه، واجب بوده و وجوبشان یکی است. آن آیه‌ای



که می‌فرماید: اِبتِغَاءِ رِضْوَانِ اللَّهِ که امر مستقلى نیست، اِبتِغَاءِ رِضْوَانِ اللَّهِ، یک امر کلی است که افرادش رکوع، سجود، نماز و ... هستند؛ نه این‌که یک امر بالایی است و ما از این موارد به آن امر بالا برسیم.

## کلام دیویی در باب مکاتب دینی و توضیح نظریه استاد

دیویی می‌گوید، اهدافی که شما در مکتب‌های دینی می‌گویید، خیلی دور از دسترس است. می‌گوییم که این تقریبی که دین می‌گوید؛ یعنی، اهداف حیات طیبه، تقرب و نعم بهشتی و... بین ما و این نعم، فاصله است و رابطه مقدمه و ذی‌المقدمه خارجیه است، هرگز امر به این‌ها تعلق نمی‌گیرد و ربطی به ما ندارد؛ اما این امور که در دنیا است و اهداف غایی اصلی است؛ مانند تزکیه، قد افلح من تزکی، پاکی روح، تقرب، هدف غائی یا متوسطی است که مستقل از این‌ها نیست و در خود عمل هست و همین الآن حاصل می‌شود و حواله به آینده مبهم نمی‌دهیم؛ برای این که رابطه اهداف عالی و یا متوسطه با این اهداف غریب و افعال، رابطه عینیت است و از باب عینیت و اتحاد کلی و فرد یا اتحاد انتزاعی و منشأ انتزاع است، این‌ها یکی هستند و جدای از یکدیگر نیستند. یک تکلیف است منتهی، مصادیق تکلیف زیاد است و زیاد بودن تکلیف، تکلیف را غیری نمی‌کند. روایتی که می‌فرماید احسان به دیگران کنید؛ با روایتی که می‌فرماید: قرض، اطعام، آب و مسکن دهید، این امرها، همه‌شان یکی هستند و البته دارای مراتبند. یک‌جا وجوب و یک‌جا استحباب است. همه در امر، کلی است و این‌که رابطه این واجبات که متعلق امر قرار گرفته، با آن مصالح کلی مانند؛ تزکیه و طهارت و خلوص، این‌ها، علیت را می‌رساند. تفاوت علت و حکمت آن است که می‌گوید لا تشرب الخمر لانه مسکر. در اینجا، دلیل، لا تشرب المسکر است و لا تشرب الخمر هم مصداق آن است. دو نهی که نداریم. در جایی که می‌گوید: اِبتِغَاءِ رِضْوَانِ اللَّهِ، زک نفسک و... این‌ها، همه تکلیفند منتهی، از تکالیفی هست که مصداق دارند و مصداقهایش را شارع مشخص کرده است و در بعضی موارد نیز، رجحانی است و شارع آن را مشخص کرده است. این مستلزم غیری بون این امرها نیست. اگر امر هم تعلق نمی‌گرفت، ما خودمان می‌فهمیم که امر به آن تعلق گرفته است و در بسیاری موارد، امر به این امور تعلق گرفته است. ما جمود به لفظ که نداریم؛ ولی این غائی و متوسط بودن و مقدمیت و ذی‌المقدمیت، خارجی نیست که شما بگویید که اگر امر به آن تعلق بگیرد، این‌ها مقدمه می‌شود و چنانچه به این امور تعلق بگیرد نفسی می‌شود؛ یعنی با یک قرارداد و جعل و اعتبار ما، نفسی و غیری می‌شود؛ بلکه این‌ها، واقعیت در متن عالم تکوین هستند و مصالح؛ چون عناوین کلی و انتزاعی هستند و عناوین کلی و انتزاعی وجودشان همین‌ها است؛ نه این‌که وجود مستقلى داشته باشند، مثل بهشت و جهنم که امروز مقدمه برای آن است و آن مقدمیت خارجی است. نه! آنی که فعل من است و امر به آن تعلق گرفته است، همان عناوین انتزاعی کلی است که متعلق امر این‌ها هستند و این‌ها هرچند متعلق امر هستند، معنایش آن نیست که آنها چون متعلق امر قرار نگرفته است، غیری می‌شود. نه! آن‌ها هم



نفسی هستند، چه به آن‌ها امر تعلق گرفته باشد و چه این‌گونه نباشد. نکاتی که در کلمات برخی بزرگان گفته شده است، فی‌الجمله درست است که گاهی امر روی این‌ها به‌خاطر وضوحش می‌رود و گاه، به‌خاطر غموضش، امر به این‌ها تعلق نمی‌گیرد؛ اما، این کلمات خیلی مهم نیست؛ بلکه مهم آن است که در عالم واقع، رابطه فرد کلی و عینیت و اتحاد است که چه روی هر دو امر برود، چه امر روی بالایی برود و چه امر در مراتب پایین تر قرار بگیرد، متن واقع یکی هست که آن نیز مصالح عالی‌ه‌ای است که متعلق اراده مولی است و این‌ها به‌عنوان این که فرد آن است، متعلق اراده مولی است.

سؤال: مرز بین غیری و نفسی کجاست؟

جواب:

غیری آن‌جاست که مقربیتش ذاتی نیست. چیزهایی که در آن‌ها، ذات آن اعمال، مصداق عناوین کلی نیست و جدا از آن اهداف غایی است و فقط گرهی به اهداف غایی و مصالح مورد نظر مولی دارد، این‌ها غیری هستند. مرز واقعی بین غیری و نفسی به صرف اعتبار نیست که بتوانیم با این حرف‌ها مسئله را حل کنیم؛ فلذا، تعریف مشهور است که «ما یجب لواجب آخر یا ما لایجب لواجب آخر»؛ و نفسی آن است که لواجب آخر نیست ولو این که لغرض آخر است؛ اما لواجب آخر نیست منتهی، لغرض آخر و لواجب آخر. تحلیلش این بود که بیان شد.

در توضیح مرز بین واجب غیری و نفسی می‌توان گفته که یک مصالحی در ذهن ما است، آن مصالح تا آنجایی که مصداق آنها است، کلی و فرد است و چه هر دو امر بیاید یا یکی بیاید و دیگری نیاید، نفسی هستند؛ اما مواردی مانند سوار شدن ماشین، همین که مصداقیتی برای مصالح کلی پیدا نکرد و صرفاً در حد یک گره خارجی بود عنوان مقدمه پیدا می‌کند و از مصادیق غیری می‌شود.